

## حاجی حیدری و «ماجرای» دانشجویان

**بی‌نام -** در جلسهٔ ورودی‌های جامعه‌شناسی با حاجی حیدری چه گذشت؟  
**پردهٔ اول:** قرار است ساعت ۱۱ جلسهٔ معارفهٔ استاد راهنما برگزار شود. کمی هیجان‌زده‌ام و دوست دارم زودتر این جلسه آغاز شود. مثل اولین جلسهٔ هر یک از دروس و یا اولین باری که به کتابخانه رفتیم، اولین برخورد با استاد راهنما نیز برای من ترم اولی، جذابیت‌های خاص خودش را دارد. استاد راهنمایی که اصلاً نمی‌دانم ماجرای‌اش از چه قرار است و چه نقشی در این ۴ سال پیش‌رویم خواهد داشت.

**پردهٔ دوم:** بالاخره جلسه شروع شد. استاد راهنمایمان دکتر حاجی حیدری وارد کلاس شد. به هریک از ما برگه‌هایی داد که در آن‌ها اطلاعات مفیدی دربارهٔ رشتهٔ تحصیلی‌مان یعنی جامعه‌شناسی نوشته شده است. از معرفی کتاب‌های مفید در حوزه‌های مختلف تا کتاب‌فروشی‌های خوب تهران. با دقت به صحبت‌های استاد گوش می‌دهم تا هر نکته‌ای که افزون بر مطالب مکتوب در آن برگه گفته می‌شود یادداشت کنم. به نظر صحبت‌هایش مفید است و من خوشحال از اینکه چنین فرصتی در اختیارم قرار گرفته تا از راهنمایی‌های او بهره ببرم. می‌توانم هر چند وقت یک بار به دفترش مراجعه کنم و سؤال‌اتم را بپرسم و مشاوره بگیرم.

**پردهٔ سوم:** استاد دربارهٔ شروط پیشرفت آکادمیک صحبت می‌کند و از دو شرط مهم یاد می‌کند: «انضباط کاری و احترام به معلم». این دو شرط را هم یادداشت می‌کنم تا این توصیهٔ استاد را نیز آویزهٔ گوش قرار دهم. برای آدم بلندپرواز و خیال‌پرداز چون من، تلنگری کوچک کافی است تا به عالم خیال پر بکشد. استاد از موفقیت حرف می‌زند و همین من را به دنیای رویاهایم پرتاب می‌کند. به روزهایی من هم برای خودم کسی شده‌ام. یک جامعه‌شناس موفق که شاید روزی در همین کلاس دانشجویانش را راهنمایی کند.

خیال‌پردازی‌های شیرینم اما نیمه‌تمام ماند. در همین اثنا تذکر استاد به بغل‌دستی‌ام رشتهٔ خیالم را از هم می‌گسلد. استاد به او می‌گوید: «مگه شما از قوانین دانشگاه اطلاع ندارید؟» دختر با تعجب به استاد نگاه می‌کند. نمی‌دانم چه کرده اما حتماً حواسش به صحبت‌های استاد نبوده که تذکر شنیده است. استاد با انگشت به سر خود اشاره می‌کند و می‌گوید: «خانم ماجرات رو بکش جلو!». من و بغل‌دستی‌ام با تعجب به هم نگاه می‌کنیم. چند لحظه‌ای همه ساکت می‌شوند. گمان می‌کردم تذکر استاد به‌خاطر این بوده که شاید بغل‌دستی‌ام سرش در گوشی بوده و به استاد بی‌توجهی کرده اما تذکر استاد برای «ماجرا» بود. ماجرای که ظاهراً منظور از آن، همان روسری است. بعد از چند ثانیه سکوت «دختر ماجرا» سکوت را می‌شکند و با استاد وارد بحث می‌شود:

- ببخشید استاد متوجه منظور تون نمی‌شم.

+ روسری‌ات رو بکش جلو!

- عذر می‌خوام ولی شما حق ندارید دربارهٔ ظاهر من نظر بدید.

+ همین الان داشتیم دربارهٔ احترام به استاد حرف می‌زدیم. چیز خاصی هم نگفتم فقط گفتیم روسری‌ات رو بکش جلو.

- روابط استاد و دانشجو یک چارچوب مشخص داره. دانشجو باید به استاد احترام بذاره اما استاد هم باید حدودودی رو رعایت کنه و حق نداره دربارهٔ ظاهر دانشجو ابراز نظر کنه.

+ از الان یاد بگیر به استادت چشم بگی.

- به هر حرفی نباید چشم گفت.

همه مات‌ومبهوت مانده‌ایم. چهرهٔ برخی از ما درهم‌رفته و ناراحت و یا عصبانی است و بعضی از ما نیز از جواب دختر ماجرا در تعجبیم. خانم ولی‌زاده، استاد روان‌شناسی‌مان که در کلاس حضور داشت به‌آرامی به دختر ماجرا می‌گوید: «خودت رو ناراحت نکن.» دختر ماجرا اما بیشتر خشمگین به نظر

می‌آید. من اما در این میان احساس کسی را دارم که دارایی ارزشمندی را از دست داده است. گمان می‌کردم فرصت بهره‌مندی از راهنمایی‌های استاد دلسوز و اخلاق‌مداری در اختیارم گرفته اما تمام تصوراتم فروریخت.  
**پردهٔ آخر:** چند دقیقه‌ای بعد از آن تذکر، کلاس به پایان می‌رسد. بعد از رفتن استاد کلاس شلوغ می‌شود و همه با عصبانیت از اتفاقی که افتاده حرف می‌زنند. یکی می‌گوید استاد به چه حقی در پوشش دانشجویانش دخالت می‌کند، دیگری می‌گوید به‌عنوان یک محجبه ناراحت است از اینکه استاد به هم‌کلاسی‌اش که ظاهری مطابق عرف دانشگاه دارد بی‌احترامی می‌کند. بچه‌ها شاکی هستند از اینکه «چرا استاد فکر می‌کنه حق داره به ما زور بگه و ما حتماً باید به هر حرفی چشم بگیم؟». یکی از محجبه‌های کلاس می‌گوید: «حتی امر به معروف هم آدابی داره و اصلاً درست نیست اینجوری تو جمع و با این لحن استاد بخواد تذکر بده.» من اما ساکت‌م و حرفی برای گفتن ندارم. به فکر فرورفته‌ام. پوشش من هم مثل دختر ماجرا و بیشتر دخترهای دانشکده است. ممکن بود استاد به‌جای او به من تذکر دهد. اما اگر این اتفاق می‌افتاد احتمالاً ادامهٔ ماجرا طور دیگری رقم می‌خورد. من هم مثل بغل‌دستی‌ام از «بی‌اخلاقی حرفه‌ای» استاد و رفتار توهین‌آمیزش خشمگین می‌شدم. اما به دلیل اقتدار استاد و مناسبات قدرت حاکم بر رابطهٔ استاد و دانشجو که استاد را در موضع فرادست قرار می‌دهد، جرئت پاسخ‌گویی نداشتم. همان‌طور که از چند نفر از بچه‌های کلاس شنیدم که گویا این رفتار سلطه‌جویانهٔ دکتر حاجی حیدری چندین بار در کلاسهای دیگری نیز تکرار شده است و بچه‌ها به دلیل ترس از استاد، در برابر این خشونت کلامی سکوت کرده‌اند. همین سکوت و انفعال اجباری دانشجویان مجوز تکرار چنین رفتارهایی را صادر می‌کند.

# بدنه خاموش



**مریم موسیوند** - در ابتدای سخن لازم است بگویم من نه به‌عنوان نماینده‌ای از تحصن‌کنندگان ۲۳ مهر، بلکه به‌عنوان یک فعال صنفی و جزئی از یک کل، تصمیم به نوشتن این متن گرفته‌ام.

فعالان صنفی همواره از سوی افراد مختلف مورد هجمه قرار می‌گیرند. این بار نیز تحصن یادشده که یک حرکت جمعی مسالمت‌آمیز در راستای حمایت از معلمان ستم‌دیده و در بند بود، مورد آماج حملات گاه کینه‌توزانه قرار گرفت و برای افرادی که در برهه‌ای از زمان مجال سخن گفتن پیدا نکردند بدل به فرصتی شد که به تسویه حساب پرداخته و این تحصن که نه حرکتی ابداعی، بلکه در راستای به پاخاستن جریان ملی بود را کوچک بشمارند. با دیدگاهی که تعصب‌محور و تک‌بعدی‌نگر است. سعی در سرکوب کردن صداهایی که به هر دلیل کمتر شنیده شده‌اند را ندارم و خود خرده نقدی نیز بر تحصن روز دوشنبه ۲۳ مهر دارم.

۱. در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات لزوم هماهنگی‌های اولیه برای حرکتی جمعی امری اجتناب‌ناپذیر است. در صورتی که اگر اطلاع‌رسانی از روزهای قبل در سطح خرد انجام می‌شد افراد دغدغه‌مند بیشتری در این تحصن امکان حضور می‌یافتند و فشارهای کمتری از باب ناهماهنگی‌ها به وجود می‌آمد.

۲. با توجه به محدودیت‌های موجود به سراغ نخستین سؤالی که مطرح می‌شود می‌روم و آن این است که در تجمعات و تحصن‌هایی که خود با چشم دیده‌ایم تا چه اندازه بدنه دانشجویی دست از نظاره‌گری برداشته و حاضر می‌شود دغدغه‌ای را که حال از آن سخن می‌گوید، فریاد بزند؟ شاید اگر بگویم عده‌ای قلیل، بازهم اغراق کرده باشم. حال سؤال را اندکی جزئی‌تر می‌کنم. با فرض دانستن این حرکت دانشجویی از پیش چه تعداد از شما که امروز عبارت تحصن سی‌نفره را تکرار می‌کنید، موافق با کلیت امر بودید و حاضر به همراه شدن و فریاد عدالت‌خواهی سر دادن بودید و یا فرمی دیگر از اعتراض را متناسب با دغدغه یادشده خود پیش می‌گرفتید؟ زمانی انتقادات بی‌مهابا تأمل‌برانگیز خواهد بود که خود طرحی نو برای به فعل رساندن داشته باشید و اگر غیر از این باشد بدل به نردبانی خواهد شد که فرد برای بالا رفتن خود از آن استفاده می‌کند و در مقام داعیه‌دار آزادگی باقی می‌ماند.

حافظه تاریخی نه‌چندان دورمان هنوز سرچایش است. خردادماه ۹۷ با جلسات هم‌اندیشی و بازگویی آرا و اندیشه‌ها و رسیدن به یک فرم اعتراضی واحد که با توجه به حساسیت اوضاع لغو امتحانات بود، حاصل شد اما این بار هم از نبود بدنه دانشجویی قوی رنج بردیم و نتوانستیم به تصمیمی جمعی برسیم.

موانع تحقق این کار همان اپوزیسیون‌هایی هستند که به خارج گودنشینی عادت کرده‌اند و منافع خود را در گرو سکوت در مواقع حساس می‌بینند.

نقدهایی که بر چگونگی اعتراض فعالان صنفی می‌شود حتی در پاره‌ای از موارد اخلاقیات را زیر پا می‌گذارد. از انگ‌نمایی بودن تجمعات و تلاش برای توجه گرفتن از زبان آورده شوند.

محیط که بگذریم، به قائل نشدن عقلانیت و علاقه‌مند بودن فعالان صنفی به فریاد بیهوده زدن می‌رسیم. این به‌ظاهر نقدها که عموماً بدون استدلال بیان می‌شوند، فرض را بر آن می‌گیرد که سایر دانشجویان دانای عالم هستند و فعال صنفی فاقد هرگونه دستگاه فکری بوده و باید از دیگران درس انسانیت بیاموزد.

۳. در محیطی که با یکدیگر مجبور یا مختار به تعامل برای زیستی بهتر هستیم، نگاه از بالا به پایین و همواره ناظر بر ماجرا از بیرون باید برداشته شود و نهیب برابری با یکدیگر را هرازچندگاهی به خود بزنیم. برابری که با قبیله‌سازی نه به‌معنای هر گروه هم‌فکر یک قبیله بلکه هر فرد یک قبیله به دست فراموشی سپرده شده است. در چنین محیطی هم‌اندیشی نه در سطح خرد و در سطح کلان پدید نمی‌آید و هر فرد با تکرار آرمان‌های خود در دنیایی شخصی بدون تحمل کوچک‌ترین عقیده مخالفی زندگی می‌کند.

عینی‌ترین نمود این اتفاق را در جلسه عمومی شورای صنفی روز سه‌شنبه ۱ آبان دیدیم که اندیشه‌های گوناگون فرصتی برای بروز یافتن پیدا کردند اما دیری نپایید که جلسه، مطابق انتظار، از مسیر اصلی خود منحرف شد و هرکس تنها سعی در به کرسی نشاندن حرف خود می‌کرد.

امید است با بالا بردن آستانه صبر و انعطاف‌پذیری خود در شرایط مختلف، بستری به وجود آوریم که افکار در نطفه نمانند و بدون هراس از واکنش سرکوب‌گرایانه دیگری، به بودن تجمعات و تلاش برای توجه گرفتن از زبان آورده شوند.